

## تأثیر جریان های فکری و اجتماعی معاصر شبهه قاره در تحولات اجتماعی افغانستان

اسماعیل جهان بین\*

سید آصف کاظمی\*\*

### چکیده

جریان های فکری و اجتماعی شبهه قاره نقش فعالی در افغانستان داشته است. پس از جدایی پاکستان از شبهه قاره و مطرح شدن پشتونستان، رقابت بر سر تأثیرگذاری و دخالت در امور هر دو کشور به جریانی عادی تبدیل شد.

جریان های شبهه قاره در این پژوهش به فکری و اجتماعی و نیز قبل و بعد از سال ۱۹۴۷ تقسیم و بررسی شده است. این جریان ها از جهت فکری و اجتماعی، دارای تأثیر در افغانستان هستند و احزاب افغانی و گروه های قومی زیادی تحت تأثیر همین جریان ها قرار گرفتند که خود، تغییرات زیادی را در تحولات افغانستان موجب گردیده است.

بعد از بررسی جریان های شبهه قاره، نتایج و آثار این جریان ها در افغانستان مثل پدیده طالبان، پدیده وهابیت، تصوف، شکل گیری احزاب وابسته به شبهه قاره، پشتونستان و سرانجام آتش جنگ های داخلی در افغانستان که خواست شبهه قاره و مورد حمایت آن بود، در این نوشتار مطالعه شده است.

از پیامدهای جنگ های داخلی، به ستوه آمدن مردم و کشته شدن هزاران نفر بود که این کشته شدگان، بیش از جهاد ده ساله بودند و وضعیتی به وجود آمد که به خشونت بی مراتب شدیدتر از آنچه در برابر اشغال گران روس رخ داده بود، انجامید. جریان های شبهه قاره و احزاب تحت تأثیر آن، از بازی گران اصلی در صحنه تحولات افغانستان بودند.

### واژگان کلیدی

شبهه قاره، افغانستان، بریلویه، دیوبندیه، جماعت اسلامی، جمعیت العلمای اسلام، طالبان و جنگ های داخلی.

\* عضو هیأت علمی دانشکده شهید محلاتی

\*\* دانش پژوه کارشناسی ارشد تاریخ معاصر جهان اسلام، جامعه المصطفی العامیه.

## مقدمه

جریان‌های فکری و اجتماعی شبه‌قاره هند، در افغانستان نقش فعال داشته؛ به گونه‌ای که تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری را در داخل افغانستان موجب شده است، به ویژه پس از جدایی پاکستان از شبه‌قاره و مطرح شدن پشتونستان و بعداً با به وجود آمدن پدیده طالبان.

در این نوشتار، همان‌طوری که خواهیم دید، این گروه‌ها در پی نقش‌آفرینی خود در افغانستان برآمدند و سرانجام نیز موفق شدند. حضور این گروه‌ها در بسیاری از تحولات اجتماعی افغانستان کاملاً مشهود است.

این جریان‌ها که همواره در آرزوی نقش‌آفرینی در جامعه بر مبنای ارزش‌های مذهبی بودند، از فرصت‌های به وجود آمده استفاده لازم را بردند و با رویکرد اقتدارگرایانه، نهادهای جدیدی را پایه‌ریزی کردند تا بتوانند در عرصه سیاسی از منافع جمعی خود دفاع کنند. اکنون چهار جریان مذهبی عمده شبه‌قاره، دارای چهار تشکل سیاسی هستند. این تشکل‌ها اصولاً بر مبنای ارزش‌های کاملاً مذهبی استوار گردیده‌اند. در واقع اعتقادات مذهبی و فرهنگ ارزشی، زیربنای سازمانی تشکل‌های سیاسی این جریان‌ها را تشکیل می‌دهند. در سال ۱۹۴۵ مکتب مذهبی دیوبندی، گروه سیاسی جمعیت علمای اسلام را به وجود آورد. مکتب بریلوی در سال ۱۹۴۸ گروه جمعیت علمای پاکستان را تشکیل داد و مکتب اهل حدیث، گروه جمعیت اهل حدیث و مکتب شیعیه، تحریک جعفری در سال ۱۹۸۰ را بنیان‌گذاری کردند.

## جریان

جریان (process) را در فرهنگ علوم سیاسی این گونه تعریف کرده‌اند: «جریان به معنای پویش، فراگیر و روند آمده است. در علوم سیاسی به معنای دگرگونی و جنبش‌های سیاسی به کار می‌رود». (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۵۴۵) و نهضت و جنبش (movement) بدون پسوند این گونه تعریف شده است: «جنبش عبارت است از: حرکت یا رفتار گروهی نسبتاً منظم و با دوام برای رسیدن به هدف اجتماعی - سیاسی معین و بر اساس نقشه معین که ممکن است انقلابی یا اصلاحی باشد» (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۴۳۰).

حزب (party) گروهی از مردم هستند که آرمان‌های مشترک و منافع خاص‌شان، آن‌ها را از گروه بزرگ‌تر که جامعه ملی است، متمایز می‌سازد و با داشتن تشکیلات

و برنامه منظم و یاری مردم، تلاش می‌کنند تا قدرت دولتی را به دست گیرند و یا این‌که در قدرت دولتی شریک گردند و برنامه و آرمان‌های شان را بدین وسیله عملی سازند و در این راه، به ویژه از وسایل قانونی یاری می‌گیرند (آقابخشی، ۱۳۸۳: ۴۳۹). در این مقاله، جریان و جنبش و نهضت به معنای آن دسته از گروه‌هاست که دنبال یک هدف مشخص و دارای برنامه منسجم هستند و جنبش، جریان و حزب، به یک معنا در نظر گرفته شده است.

### جریان‌های فکری شبه‌قاره

در یک تقسیم‌بندی کلی و عمومی، چهار جریان فکری اسلامی را در شبه قاره به ویژه پاکستان می‌توان ملاحظه نمود که منشأ اولیه تمامی آن‌ها، در تفکر اسلامی به هند بزرگ (قبل از تجزیه به هند، پاکستان و بنگلادش) برمی‌گردد:

#### ۱. بنیادگرایان افراطی

جریان اول، جریان بنیادگرایی افراطی است که از افکار و اندیشه‌های شاه ولی‌الله دهلوی (۱۷۰۳-۱۷۶۲) سرچشمه می‌گیرد. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، یکی از علمای برجسته پیرو نهضت شاه ولی‌الله، به نام محمد قاسم نانوتوی در سال ۱۸۶۷ مدرسه معروف (دیوبند) را در قصبه‌ای به همین نام، در ایالت اترپرادش هند بنیان‌گذاری کرد. مدرسه «دیوبندی» به تدریج به یک مکتب فکری ویژه‌ای تبدیل گشت که تا امروز، به افراد تحصیل کرده در آن جا و یا وابسته به طرز تفکر آن عنوان «دیوبندی» اطلاق می‌شود.

#### ۲. اخوانی‌ها

جریان مولانا ابوالاعلی مودودی (۱۹۰۳-۱۹۷۹) دومین جریان فکری در پاکستان، است که با اندک تسامح، می‌توان آن را جریان «اخوانی» در این کشور نامید. مولانا مودودی شخصیتی بنیادگرا و تا حدودی متأثر از افکار اصلاحی شاه ولی‌الله دهلوی در قرن هیجدهم میلادی است؛ اما میان اندیشه و روش سیاسی او با جمعیت علمای اسلام تفاوت زیادی مشاهده می‌شود. مودودی به برخورد نقادانه با تاریخ صدر اسلام معتقد بوده و درباره نوع حکومت اسلامی، از «جمهوری الهی» نام برده است.

### ۳. روشن فکران

جریان سیداحمدخان (۱۸۱۷-۱۸۹۸) سومین جریان اسلامی در پاکستان است. سیداحمدخان الگوی مسلمان لیبرال در محافل روشن فکری پاکستان شناخته شده است. او به مراجعه مستقیم و بدون واسطه به قرآن به عنوان بهترین راه شناخت دین معتقد بود و به نقش سنت و اجماع در منبع شناسی دین تردید داشت.

این سه جریان فکری به نحوی از افکار علمای مسلمان هند در دوران سلطه بریتانیا نشأت می گرفت که عمدتاً به افکار شاه ولی الله برمی گشت. اندیشه های اصلاحی شاه ولی الله، منشأ پیدایش گرایش های متعدد و مختلف در شبه قاره شد. اما آنچه پایه واقعی اندیشه دینی شاه ولی الله را تشکیل می داد، سلفی گری یا بنیادگرایی از نوع مشابه وهابیت بود؛ تا آن جا که دولت استعماری بریتانیا او را به وهابیت متهم کرد.

### ۴. تحریک جعفریه

جریان چهارم «تحریک جعفریه» است. این جریان ها ابتدا با نام «تحریک نفاذ فقه جعفریه» (نهضت اجرای فقه جعفری) فعالیت می کرد و متعلق است به جامعه تشیع پاکستان. شیعیان پاکستان علی رغم برخورداری از امکانات و توانایی های فراوان، تا اواخر دهه هفتاد میلادی نتوانسته بودند شکل سیاسی واحدی به وجود آورند.

این جریان ها از آغاز تأسیس تا به حال، گفتمان آشتی ناپذیر در برابر هم در پیش گرفته و هر یک با استفاده از مفاهیم ارزشی و منابع تاریخی و نیز تفسیرهای خودگرایانه از سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) فضای تنش آلودی را در حوزه فکری و اعتقادی و هم چنین در عرصه اجتماعی به وجود آورده اند. پس از جدایی پاکستان از هند در سال ۱۹۴۷ و شکل گیری نظام ارزشی در این کشور، فضای مناسب برای رشد فرهنگ مذهبی و نیز ورود رهیافت های جدید در اعتقادات مذهبی تقویت شده است (عارفی، ۱۳۸۲: ۳۸).

### افغانستان

افغانستان به معنای دولت و کشور افغانان و یا کشوری که تحت سلطنت پادشاهان افغانی متحد شده باشد، از واژه «افغان» مشتق شد که معرب «اوغان» است (غبار، ۱۳۸۴: ۶). برخی معتقدند: افغان در ابتدا اغوان از ریشه آریایی بوده و به مرور زمان اوغان و سپس افغان شده است (دائرة المعارف آریانا، ۱۳۳۵: ۲۶۴). کلمه افغان نخستین بار در قرن چهارم

هجری درباره برخی از قبایل پشتون منطقه شرق اسلامی در آثار نویسندگان مسلمان به کار رفت (غبار، ۱۳۸۴: ۹).

افغان، به تعبیر جدید و عام، نام هر یک از شهروندان افغانستان از هر قوم و قبیله و دین است. (قانون اساسی مصوب ۱۳۴۳ ش ماده ۱)؛ اما افغان، به تعبیر خاص، نامی است که غیرپشتون‌ها، مردمان پشتوزبان را به آن می‌خوانند.

افغانستان از غرب با کشور ایران، از شمال با ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان و از شرق و جنوب با پاکستان هم مرز است. در گوشه شمال شرقی، از طریق باریکه‌ای به طول ۷۴ کیلومتر با سین کیانگ چین مرز مشترک دارد.

گرچه مرزهای افغانستان بارها تغییر کرد، اول بار در اول قرن نوزدهم (سپتامبر ۱۸۰۰)، ضمن معاهده مکتوب میان انگلستان و ایران درباره دولت درانی بود که اصطلاح «افغانستان»، به عنوان نام رسمی این سرزمین به کار رفت (محمود، ۱۳۵۳: ۳۴). چند سال پس از انعقاد این پیمان، مردمان و حاکمان افغان، از پذیرش نام افغانستان به جای خراسان اکراه داشتند. مونت استوارت الفنستون انگلیسی که چند سال پس از انعقاد معاهده مذکور به کابل سفر کرده است می‌نویسد:

افغانان نام عمومی برای کشورشان ندارند؛ اما افغانستان که احتمالاً نخست در ایران به کار برده شده، مکرر در کتاب‌ها آمده است و اگر به کار رود، برای مردم آن سرزمین ناآشنا نیست... نامی که توسط ساکنان سرزمین بر تمامی کشور اطلاق می‌شود، خراسان است (الفنستون، ۱۳۷۶: ۱۰۵).

استقرار جغرافیایی قوم پشتون در افغانستان، به گونه‌ای است که نسبت به بقیه اقوام در تماس مستقیم با شبه‌قاره هند و پاکستان قرار دارد. در واقع ضلع جنوبی افغانستان و در همسایگی پاکستان کنونی در اختیار قوم پشتون است.

از آغاز سلطنت احمدشاه درّانی (۱۷۴۷) که زمینه تأسیس کشور جدید افغانستان فراهم شد، تاریخ گذشته این سرزمین را به همراه سلسله‌های حکومتی چون طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، آل کرت، تیموریان، صفویان، افشاریان، و ولایات و شهرهایی چون خراسان، بلخ، مرو، طخارستان، قندهار، کابل، هرات و جز آن‌ها می‌توان دید. پیش از احمدشاه درانی، دو قبیله غلجایی (غلزایی) و ابدالی (درانی) در بخش‌هایی از سرزمین افغانستان امروز به تأسیس دولت‌های مستقل پرداختند. سلطنت غلزایی که در افغانستان به «پادشاهی هوتکیان» معروف است، توسط میرویس، رئیس قبیله هوتک

شاخه‌ای از قبایل غلزایی است که در سال ۱۷۰۹ با قیام غلزیان در قندهار بنیاد نهاده شد و پسر وی محمود افغان هم در سال ۱۷۲۲ تا اصفهان پیش آمد و صفویان را برانداخت. پس از درگذشت احمدشاه درانی، پسرش تیمورشاه به سلطنت رسید. وی در لشکرکشی چهارم احمدشاه به هند در کنار او بود و در همین سفر، گوهر نسا بیگم دختر عالمگیر دوم، پادشاه گورکانی هند به همسری او درآمد. از رخداد‌های مهم پادشاهی تیمور، انتقال پایتخت از قندهار به کابل در سال ۱۷۷۵ بود. تیمور در سال‌های پادشاهی خود با چند شورش و جنگ داخلی و مخالفت سرداران روبه‌رو شد، ولی توانست بر همه آن‌ها پیروز گردد؛ از جمله در سال ۱۷۸۵ برای سرکوب مخالفان به مشهد لشکر کشید. وی سرانجام در سال ۱۷۹۳ در کابل درگذشت. انحطاط درانیان از زمان تیمور آغاز شد و هرچند این انحطاط در روزگار پادشاهی او احساس نمی‌شد، در عهد جانشینانش سرعت گرفت. سرانجام زمان شاه بر تخت پادشاهی نشست و اغلب شاهزادگان دیگر در بالا حصار تحت نظارت او قرار گرفتند.

پس از زمان شاه، برادر او محمود دو بار به پادشاهی رسید. محمود مردی عیاش و سست‌اراده بود و درباریان امور دولت را پیش می‌بردند. در پایان دوره اول سلطنت او، آتش فتنه مذهبی میان تشیع و تسنن در کابل شعله‌ور شد که به سقوط محمود انجامید. پس از او شاه شجاع‌الملک برادر دیگر شاه‌زمان به پادشاهی رسید و بعد از وی نیز، دوست‌محمدخان در سال ۱۸۳۶ لقب امیر یافت.

در عرصه سیاست خارجی، دوست‌محمد نخست خواستار حمایت فرمان‌دار کل انگلیسی هند در برابر سیک‌ها شد. در کابل هنوز هیأت انگلیسی حضور داشت که یک هیأت روسی وارد آن جا شد و به این ترتیب، افغانستان به میدان رقابت قدرت‌های بزرگ و عرصه تاخت و تازهای استعماری اروپا تبدیل گردید.

انگلیسی‌ها به بهانه منافعشان در هند، شجاع‌الملک را به کابل آوردند و در واقع همه اختیارات در دست مکناتن نماینده بریتانیایی مقیم کابل بود. اشغال کابل توسط ارتش بریتانیا اگرچه به آسانی صورت گرفت، به زودی به مصیبتی بزرگ برای آن‌ها تبدیل گردید. در نبردها، مکناتن و معاونش کشته شدند و تقریباً همه شانزده هزار تن سپاهیان بریتانیا در راه کابل جلال‌آباد نابود گردیدند، جز یک تن که خبر این نابودی را به جلال‌آباد رسانید.

انگلیسی‌ها در پی این شکست، در سپتامبر ۱۸۴۲ سپاهی به کابل فرستادند و کابل را

به آتش کشیدند و سه روز بعد بیرون رفتند و شجاع‌الملک هم که حمایت انگلیسی‌ها را از دست داده بود، کشته شد. پس از شجاع پسرانش فتح‌جنگ و شاپور هر یک مدتی کوتاه بر تخت کابل نشستند تا آن که دوست‌محمد در سال ۱۸۴۳ به کابل بازگشت و پیمان پیشاور را در سال ۱۸۵۵ با انگلیسی‌ها امضا کرد. به موجب این پیمان، وی از استان‌های پیشاور، سند و کشمیر چشم پوشید و در برابر آن از انگلیسی‌ها مستمری سالانه دریافت کرد. او در مدت نزدیک به ده سال توانست قلمرو دولت افغانستان را تقریباً به وضع و چهارچوب مرزهای امروزی درآورد.

پس از دوست‌محمد، پسرش شیرعلی در هرات بر تخت نشست. پس از او، امیرمحمد یعقوب‌خان در کابل رشته کارها را در دست گرفت و با انگلیسی‌ها پیمان «گندمک» را در می ۱۸۷۹ امضا کرد که به موجب آن، چند ناحیه مهم و سوق‌الجیشی مرزی را در برابر مبلغی به انگلیسی‌ها واگذار نمود. سرانجام فرمانده سپاه انگلیس متوجه عبدالرحمان پسر افضل‌خان گردید. انگلیسی‌ها به عبدالرحمان قول دادند که امارت را به او می‌سپارند، بدان شرط که وی در مناسبات خارجی با دولت انگلیس مشورت کند. در سال ۱۸۸۰ اداره افغانستان به عبدالرحمان رسید. عبدالرحمان شورش‌هایی مردم شینوار و هزاره‌جات را به شدت سرکوب کرد و قتل‌عام فجیعی راه انداخت. تعیین مرز و خط دیورند توسط او صورت گرفت که قسمت‌های مهمی از قلمرو افغانستان به تصرف انگلیسی‌ها درآمد. سرانجام عبدالرحمان در ۳ اکتبر ۱۹۰۱ درگذشت.

پس از درگذشت عبدالرحمان، پسرش امیر حبیب‌الله با لقب سراج‌الملک‌والدین بر تخت امارت افغانستان نشست و در مقایسه با روزگار پدر، روش معتدل‌تری در پیش گرفت. او با امضای پیمان ۲۱ مارس ۱۹۰۵ همه تعهدات پدر را در برابر انگلیس پذیرفت، حبیب‌الله در فوریه ۱۹۱۹ کشته شد. بعد از او امان‌الله از بیعت با عمویش سرباز زد و خود را امیر خواند. حبیب‌الله، معروف به بچه سقا، در پی شورشی مقرر سلطنت را متصرف شد و به پادشاهی نشست. امان‌الله کوشید تا به کمک قبایل پشتون دوباره خود را به کابل برساند، اما رقابت و خصومت قبایل غلزایی و درانی مانع این کار شد. در این وقت نادرخان، وزیر جنگ پیشین، پس از مذاکره با انگلیسی‌ها در هند، قصد کابل کرد و به کمک قبایل، شهر را در سیزده اکتبر ۱۹۲۹ اختیار گرفت. سرانجام نادرشاه در هشتم نوامبر ۱۹۳۳ به ضرب گلوله کشته شد. پس از او محمدظاهر که نوزده سال بیش نداشت، به جای پدر نشست و محمدهاشم‌خان عمویش کار صدارت را ادامه داد. او سیاست تعمیم زبان پشتو و طرد زبان

فارسی دری و تبلیغ ناسیونالیسم پشتونی را در پیش گرفت. در این زمان سیداسماعیل بلخی عالم شیعی و گروهی دیگر، به اتهام براندازی حکومت به زندان افتادند و روزنامه‌های آزاد هم یکی پس از دیگری توقیف شدند. در سال ۱۹۵۳ محمد داوود پسر عموی شاه به صدارت رسید.

در هفده ژوئیه ۱۹۷۳ هنگامی که ظاهر در سفر اروپا بود، محمد داوود با هم‌کاری ارتشیان وابسته به حزب پرچم، رژیم شاهی را پایان بخشید و قانون اساسی جدید در سال ۱۳۵۵ شمسی در لویه جرگه تصویب شد اما طرفداران نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل و حفیظ الله امین در ۷ ثور ۱۱۳۵۷ شمسی (۲۷ آوریل ۱۹۷۸) در یک کودتای خونین، محمد داوود و همه کسانش را کشتند. پس از آن، حکومت جدیدی با عنوان جمهوری دموکراتیک افغانستان به ریاست نورمحمد تره‌کی از جناح خلق روی کار آمد. نیروهای شوروی در پی آشوب‌ها در دسامبر ۱۹۷۹ کابل را اشغال کردند. این جنگ نه سال به درازا کشید تا در فوریه ۱۹۸۹ نیروهای شوروی بر اساس قرارداد ژنو، افغانستان را ترک گفتند. اما میان نیروهای ملی و مذهبی افغانستان برای ایجاد دولتی که همه نیروها آن را بپذیرند، توافقی حاصل نشد و افغانستان باز دچار جنگ‌های فرسایشی داخلی گردید (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷: مدخل افغانستان).

## جریان‌های فکری شبه‌قاره

### ۱. جریان‌های فکری قبل از ۱۹۴۷

چهار جریان فکری اسلامی، اکثریت عمده مسلمانان پاکستان را در برمی‌گیرند. با وجود این تقسیم‌بندی چهارگانه، تقسیم‌بندی دیگری نیز وجود دارد که به مدارس دینی و علما و روحانیان مذهبی مربوط می‌شود. شهرت و رسمیت تقسیم‌بندی دوم در خصوص محافل حوزوی و مذهبی، بسیار قابل توجه است. در تقسیم‌بندی اخیر، اکثر مدارس و علمای دینی سنتی، از لحاظ گرایش‌های کلامی و فقهی به دو گروه عمده و مهم تقسیم می‌شوند: گروه «دیوبندی» و گروه «بریلوی».

این دو گروه، نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی در چارچوب فقه حنفی هستند که هر یک به تدریج دارای حزب سیاسی مستقلی نیز گردیدند. دیوبندی‌ها از نظر اعتقادی، شباهت کلی به وهابیت پیدا کرده‌اند. آن‌ها مانند وهابیت، در برابر سایر فرقه‌های اسلامی، حساسیت زیادی نشان می‌دهند و تفسیر ویژه‌ای از توحید و شرک دارند؛ اما بریلوی‌ها



نسبتاً انعطاف‌پذیرتر هستند و تا حدودی، گرایش‌های صوفیانه دارند.

### ۱.۱. دیوبندیه

مکتب دیوبندی در سال ۱۸۶۸ به وسیله محمدقاسم ناناتوی و رشیداحمد در منطقه دیوبند هند بنیادگذاری شد. هواداران این مکتب فکری، در سال ۱۹۱۹ در هند سازمان جماعت علمای هند را تأسیس کردند. در سال ۱۹۴۵ هم‌زمان با اوج‌گیری جنبش استقلال پاکستان، عده‌ای از دیوبندی‌ها از جماعت علمای هند منشعب شدند.

### ۲.۱. بریلویه

وقتی از بریلویه‌ها صحبت می‌کنیم، باید از دانشگاه علیگر یاد کرد که مظهر تعلیم و تربیت غربی مسلمانان بود. این دانشگاه به رهبری روحانی سرسیداحمدخان (۱۸۱۷-۱۸۹۸) بنیان نهاده شد. عقاید او با مخالفت دیانت رسمی مواجه گردید و مقبولیت عام نیافت، ولی کوشش او توانست مسلمانان را متقاعد کند تا به امر تعلیم و تربیت جدید بپردازد. بنابراین برای نخستین‌بار در تاریخ، به دو نوع از روشن‌فکران مسلمان برمی‌خوریم که در دو آموزشگاه و طبق دو سنت فکری متفاوت تحصیل کرده‌اند مثل شبلی (۱۸۵۷-۱۹۱۴)، اقبال (۱۸۷۶-۱۹۳۸) و مولانا آزاد (۱۸۸۸-۱۹۵۸) که به تأسیس دارالعلوم ندوۃ العلماء انجامید و هدف آن میانه‌روی و حد فاصل بین علیگر و دیوبند محافظه‌کار بود (بهرروزان، ۱۳۸۳: ۶۷).

### ۲. جریان‌های فکری بعد از ۱۹۴۷

#### ۱.۲. جماعت اسلامی مودودی

جماعت اسلامی به رهبری مودودی، یکی از جریان‌های فکری فعال در پاکستان و مؤثر در افغانستان است. تأثیر مودودی را در بسیاری از مواضع طالبان به صراحت می‌توان دید. آنان به عدم سازش با ارزش‌های غربی معتقدند و این که در عوض غرب باید به نظام ارزشی نهضت طالبان احترام بگذارد و خود را با آن تطبیق دهند. اتکای کلی به شریعت و این ادعای طالبان که حق دارد اسلام را از نو تفسیر کند و تفسیر آن‌ها صحیح‌ترین تفسیر است، نیز پژواک‌هایی از مودودی را در خود دارد (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

در افغانستان وقتی نادرخان در نوامبر ۱۹۳۳ ترور شد و پسرش ظاهر به‌جایش نشست،

روحانیان هم‌چنان قدرت را حفظ کردند. در سال ۱۹۴۴ یک مدرسه علوم دینی و شریعت دایر شد که در سال ۱۹۵۰ به صورت دانشکده الهیات در دانشگاه کابل درآمد. قبل از آن، علما در دیوبند یا الازهر قاهره درس می‌خواندند. بسیاری از روحانیان آن زمان تحت تأثیر تفکر اسلام‌شناسی پاکستانی مودودی بودند که در سال ۱۹۴۱ حزب جماعت اسلامی را در هند تأسیس کرده بود. در سال ۱۹۴۷ نیز حزب جماعت اسلامی پاکستان تأسیس شد (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

## ۲.۲. دیوبندیه

مولانا محمدقاسم نانوتوی در سال ۱۸۳۲ در قریه نانوتا متولد شد و در مدارس دینی دهلی به تحصیل پرداخت. وی در ۲۵ سالگی در انقلاب هندوستان شرکت جست و در سپاهی که علما گرد آورده بودند، منصب فرماندهی را به عهده گرفت و پیروزی‌هایی به دست آورد، ولی هنگام فتح دهلی توسط انگلیسی‌ها مخفی گشت و پس از چندی، مجدداً به صحنه آمد و با هم‌کاری هم‌فکرانش شالوده مدرسه دارالعلوم دیوبند را پی ریخت و سرانجام در سال ۱۸۷۹ در پنجاه سالگی در گذشت (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۴۳).

سرکوب قیام سال ۱۸۵۷، علمای ایالت‌های شمال غربی را پراکنده ساخت. بسیاری از آنان کشته شدند، بعضی به حیدرآباد مهاجرت کردند وعده‌ای در مکه ساکن شدند. در سال ۱۸۶۷ مولانا محمد قاسم نانوتاوی<sup>۱</sup> (۱۸۳۲-۱۸۸۰) و رشید احمد گنگوهی<sup>۲</sup> (۱۸۲۸-۱۹۰۵) مکتب کوچکی را در دیوبند به سطح یک دارالعلوم رساندند که شاگردان آن نه تنها اهل ایالت‌های شمالی بلکه اهل پنجاب، بنگال و حتی ایران و افغانستان بودند (هاردی، ۱۳۶۹: ۲۳۳).

به هر حال، مدرسه، پایه‌پای زمان پیش رفت و در کنار مسجد کوچک بر حجم خویش افزود و رفته‌رفته دارای عمارات متعدد، مساحت وسیع، دانشجویان، اساتید و کارمندان بی‌شمار شد. به مرور خطمشی دینی و ملی این مؤسسه مذهبی آن‌چنان مشهور گردید که در ردیف بزرگ‌ترین مدارس آسیا جای گرفت و دانشجویان از همه ممالک اسلامی بدان جا عزیمت کردند، حتی بعضی به واسطه اشتهاش آن را «ازهر آسیا» نام نهادند. (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۴۵).

1. Nanatawi.

2. Gangohi.

جمعیت علمای دیوبند بین سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ میلادی ۱۴۷۸۵۱ فقره فتوا صادر کردند (مشیرالحسن، ۱۳۶۷: ۱۵).

پیتر مارسدن، جنبش فکری دیوبند را بر چندین نسل از علمای افغانستان مؤثر می‌داند: از این جنبش ابتکاری در ایجاد مدرسه علوم اسلامی در دیوبند نزدیک دهلی در ۱۸۶۷ پدید آمد که چندین نسل از علمای افغان در آن تحصیل کردند. شاگردان سابق دیوبند همچنان قبایل مرز شمال غرب را به برگرفتن سلاح بر ضد بریتانیا تشجیع می‌کردند. آنان وسیله‌ای برای تشکیل زنجیره مدارس علوم دینی در طول مرز بودند که از سال ۱۹۴۷ بسیاری از علمای افغانستان از آن‌ها بیرون آمده‌اند. از دهه ۱۹۵۰ به این سو، احزاب اسلامی و وهابی‌ها مدرسه‌های بیش‌تری دایر کردند. (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۲۰).

پیوند ملت هند و افغانستان، پیوند جدیدی نیست. این پیوند بسیار دیرینه، تاریخی و جغرافیایی است. به ویژه علاقه و اخلاصی که مسلمانان هندوستان نسبت به دولت‌مردان داشته‌اند؛ واقعیتی انکارناپذیر است. پیوند دیرینه و مخلصانه‌ای که مسئولان دارالعلوم دیوبند و بزرگان با دولت‌مردان و حکمرانان وقت افغانستان دارند، در میان مسلمانانی که با دارالعلوم از نزدیک آشنا هستند، نه تنها به درجه شهرت رسیده، بلکه به عنوان منش و سنت کهن شناخته می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۲: پیشگفتار). دارالعلوم برای پادشاهی نادر جشن و برای مرگ او عزا گرفتند و دروس و اداره دارالعلوم را تعطیل نمودند و برای او مراسم فاتحه برگزار کردند و برای تسلیت‌گویی، مولانا طیب قاسمی نوه مولانا قاسم نانوتوی، بنیان‌گذار دیوبند را به عنوان نماینده خود به افغانستان اعزام نمودند (قاسمی، ۱۳۸۲: پیش‌گفتار).

نقش علمای شبه‌قاره و دیوبند در تربیت شاهان افغانستان بسیار اهمیت دارد و مربی و استاد ظاهرشاه یک هندی بوده است. این سفر هرچه بیش‌تر موجب تقویت هم‌کاری فکری به ویژه دارالعلوم دیوبند با دارالاسلام افغانستان شد. در این سفر بسیاری از فارغ‌التحصیلان دیوبند، مقامات لشکری و کشوری از جمله صدراعظم وزرا و... از نماینده دیوبند استقبال کردند که نشانه اهمیت داشتن سفر نماینده دیوبند است (قاسمی، ۱۳۸۲: ۲). نماینده دارالعلوم دیوبند در مراسم ضیافت صدر اعظم افغانستان به او گفت: «من احساس می‌کنم که از یک دیوبند به دیوبندی دیگر رفتم و احساس بیگانگی و دوری نمی‌کنم.» صدر اعظم در جواب گفت: «شما قطعاً چنین تلقی کنید که امروز خاندان شما

در کابل بر مسند قدرت و حکومت نشسته است.» (قاسمی، ۱۳۸۲: ۵). دارالعلوم کابل یک مؤسسه بزرگ مذهبی است که علوم و معارف دینی در آن تدریس می‌شود. تعدادی از مدرسان آن فارغ‌التحصیل دارالعلوم دیوبند هستند. طلاب در دو طرف صف بسته بودند و همه عباى سیاه برتن و عمامه سفید بر سر داشتند. همین لباس اونیفورم مخصوص طلاب دارالعلوم بود. مدرسان جداگانه صف بسته بودند. اجتماع در صحن دارالعلوم برگزار گردید. در این مراسم، از اتحاد عرفانی معنوی دارالعلوم دیوبند و دارالاسلام کابل قدردانی شده و آرزوی دیرینه بزرگان دیوبند در این برهه جامه عمل پوشیده است (قاسمی، ۱۳۸۲: ۲۱). افغانستان رابطه نزدیک و قدیمی با دارالعلوم دیوبند داشته است و در همان ابتدای فعالیت در سال ۱۸۶۷ حدود ۷۷ نفر طلبه داشت که تعدادی از این طلبه‌ها افغانی بودند (ولایتی، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

ارتباط حکام و مسئولان افغانستان با دیوبند تا آن جا بود که ظاهرشاه در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۵۸ وارد دارالعلوم دیوبند شد و در آن جا گفت: «بسیاری از علمای افغانستان فیض یافتگان این دارالعلوم هستند.» (قاسمی، ۱۳۸۲: ۳۴) پس از به وجود آمدن کشور پاکستان، بیش‌ترین طلاب اهل سنت افغانستان، مسیر خود را از هند به ایالت سرحد شمال غربی پاکستان تغییر دادند. ایالت‌های جنوبی و شرقی افغانستان عمدتاً با مدارس ایالت سرحد پاکستان ارتباط برقرار کرد؛ در حالی که ولایات جنوب غربی و غربی این کشور با مدارس ایالت بلوچستان پاکستان ارتباط برقرار نمود. نفوذ فرهنگی مدارس پاکستان در افغانستان، از این زمان به بعد کاملاً محسوس است. آثار علمای بزرگ دیوبندی از عربی و اردو به پشتو ترجمه می‌گردید و در افغانستان به چاپ می‌رسید.

### ۳.۲. بریلویه

بریلویه‌ها جریان رادیکالی هستند که از افکار و اندیشه‌های شاه‌ولی‌الله دهلوی (۱۷۰۳-۱۷۶۲) نشأت می‌گرفتند. این نهضت در آغاز یک نهضت فرهنگی بود که اصلاح افکار دینی و خرافات‌زدایی را از زندگی جامعه مسلمانان هند، هدف اساسی خود قرار داده بود اما پس از او، پسرش شاه عبدالعزیز (۱۷۴۶-۱۸۲۴) و نوه‌اش، شاه اسماعیل (۱۷۸۱-۱۸۳۱)، آن را به یک جنبش اجتماعی-سیاسی تبدیل کردند و علیه سلطه انگلستان موضع گرفتند.

## جریان اجتماعی

### ۱. جریان‌های اجتماعی قبل از ۱۹۴۷

سیداحمد بریلوی در ژانویه ۱۸۲۶ به همراه تقریباً پنج هزار مسلمان که به سبب اهداف جهادی خود مجاهد خوانده می‌شدند، به سوی مناطق مرزی افغانستان حرکت کرد و سرانجام در نزدیکی پیشاور مستقر شد. او در اوایل سال ۱۸۲۷ نوعی حکومت اسلامی بنیان نهاد و بسیاری از افراد قبایل محلی (پاتان‌ها یا پشتون‌ها) را علیه حاکمان سیک بسیج کرد و چهار سال با سیک‌ها درگیر بود (قاسمی، ۱۳۸۲: ۳۱۵).

### ۲. جریان‌های اجتماعی بعد از ۱۹۴۷

#### ۲.۱. جماعت اسلامی

مودودی در سال ۱۹۴۱ میلادی، گروه «جماعت اسلامی پاکستان» را بنیان نهاد. این حزب، امروز بزرگ‌ترین حزب اسلامی در پاکستان به شمار می‌آید. رهبری کنونی «جماعت اسلامی» را قاضی حسین احمد به عهده دارد. قاضی حسین احمد طرفدار وحدت اسلامی و مبارزه با نفوذ فرهنگ غربی است؛ اما روش مبارزاتی او کاملاً مسالمت‌آمیز و غیرانقلابی است و تحول فرهنگی را قبل از هر نوع تحولی در نظام سیاسی، ضروری می‌شمارد. جماعت اسلامی در دوران جهاد افغانستان، از جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی و حزب اسلامی حکمتیار قویاً حمایت می‌نمود.

جماعت اسلامی، مهم‌ترین حزب اسلامی در پاکستان شناخته شده که در ۲۶ اوت ۱۹۴۱ در لاهور تأسیس شد. در زمان تأسیس فقط ۷۵ عضو داشت اما پس از مدتی بر اعضا و هواداران آن به شدت اضافه شد به طوری که در آوریل ۱۹۴۲ حدود هفتصد نفر به عضویت آن درآمدند (عارفی، ۱۳۸۲: ۹۶). شخصیت علمی و فکری رهبر آن مولانا مودودی (۱۹۰۳-۱۹۷۹) که از سال ۱۹۲۵ مدیریت نشریه *الجمعیه*، ارگان «جمعیت علمای هند» را به عهده گرفته بود و از سال ۱۹۳۱ ماهنامه ترجمان‌القرآن را در حیدرآباد اداره می‌کرد، در رشد جماعت اسلامی تأثیر به‌سزایی داشت. مودودی به عنوان یک متفکر، نویسنده و روشن‌فکر که داعیه ایجاد تحول فکری و فرهنگی در میان مسلمانان شبه‌قاره را داشت، در مجامع علمی و روحانی آن روز به خوبی شناخته شده بود. تأثیر شخصیت فکری و سیاسی مودودی بر «جماعت اسلامی»، به اندازه‌ای است که تا امروز نمی‌توان

جماعت اسلامی را جدا از مودودی مطالعه کرد. محبوبیت جماعت اسلامی در واقع مرهون شخصیت علمی مودودی است.

در پاکستان سازمان‌های نظامی و اطلاعاتی در تعیین خط‌مشی‌های مربوط به افغانستان نقش ویژه دارند و جناح سیاسی نسبتاً بی‌قدرت است. همین طور احزاب رادیکال اسلام‌گرا به خصوص جماعت اسلامی و اکنون جمعیت علمای اسلامی نقش اصلی را به ترتیب در پشتیبانی از مجاهدین و طالبان بازی کرده‌اند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۲۰۶).

## ۲.۲. جمعیت علمای اسلام

جمعیت علمای اسلام از لحاظ فکری، به مکتب دیوبندی وابسته است. دیوبندی‌ها اصولاً پیرو مکتب فکری شاه‌ولی‌الله به شمار می‌روند. این مکتب از نظر فقهی، پیرو ابوحنیفه و از لحاظ کلام، پیرو اشاعره و ابن‌تیمیه است. جمعیت علمای اسلام انشعابی از جمعیت علمای هند است که در دسامبر ۱۹۴۷ هم‌زمان با به وجود آمدن پاکستان مشغول فعالیت شد. امروز حداقل دو گروه (گروه فضل‌الرحمان و گروه سمیع‌الحق) در پاکستان تحت عنوان جمعیت علمای اسلام فعالیت دارند (عارفی، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

بنیان‌گذاران این مدرسه، حنفیانی سخت‌گیر بودند و آنان تجدید حیات علوم کلامی-اسلامی در هند را وجهه همت خود قرار دادند و دانش‌های جدید را از مواد درسی خویش حذف کردند. مکتب دیوبندی پس از این‌که رنگ سیاسی یافت، علمای وابسته به آن با همکاری تعدادی از علمای وابسته به جناح‌های دیگر، گروه «جمعیت‌العلمای هند» را در سال ۱۹۱۹ به وجود آوردند. پس از تجزیه هند و به وجود آمدن پاکستان، شاخه انشعابی آن، با عنوان «جمعیت‌العلمای اسلام» فعالیت‌های خود را در پاکستان فعلی ادامه داد.

مولانا فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق، هر دو پشتون تبار بوده، در ایالت‌های بلوچستان و سرحد که موطن اصلی پشتون‌های پاکستان به شمار می‌آید، دارای نفوذ فوق‌العاده‌ای هستند. طلاب علوم دینی افغانستان، رابطه تاریخی دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه‌قاره هند داشته‌اند. قبل از تجزیه هند و به وجود آمدن کشوری به نام پاکستان در سال ۱۹۴۷، اکثر طلاب اهل سنت افغانستان برای ادامه تحصیل به مدارس دیوبندی در هند می‌رفتند.

جمعیت‌العلمای اسلام به رهبری مؤسس جدید خود، مولانا بشیر احمد عثمانی به حزب سیاسی-مذهبی دیوبندی‌ها تبدیل شد. این حزب، امروز به دو گروه اکثریت و اقلیت

تقسیم می‌گردد. رهبری جناح اکثریت را مولانا فضل‌الرحمان و رهبری جناح اقلیت را مولانا سمیع‌الحق به عهده دارد. این دو رهبر، هر دو متعلق به گروه قومی پشتون هستند و از لحاظ فکری، از طرفداران سرسخت سنت و سیره خلفا و صحابه، معتقد به نظریات علمای سلف و مخالف با اجتهاد و تجدد به شمار می‌روند. روابط این دو رهبر پشتون تبار دیوبندی با گروه طالبان بسیار عمیق و ریشه‌دار است.

جمعیت علمای اسلام یکی از حامیان جدی طالبان بود. رهبران و سران طالبان غالباً در مدارس دینی وابسته به جمعیت علمای اسلام آموزش دینی دیده‌اند. فضل‌الرحمان برای ابراز حمایت جدی و هم‌سویی سیاسی با طالبان در ۲۱ ژوئن ۱۹۹۹ در رأس هیأت بزرگی وارد قندهار شد و در آنجا با ملا عمر حمایت همه‌جانبه خود را از طالبان این‌گونه اعلام داشت:

افراد جمعیت کرام، طلبا، مجاهدین و نوجوانان همواره برای بقا، استحکام و مبارزه در راه حکومت اسلامی روی کار آمده در افغانستان با شما مساعدت خواهند کرد (عارفی، ۱۳۸۲: ۱۰۹).

دفاع سرسختانه جمعیت از طالبان و اسلام‌گرایان تندرو و هم‌کاری جدی با دولت سکولار نواز شریف و مشرف، دوگانگی در شیوه تفکر و عمل این جمعیت است. از طرف دیگر این جمعیت، ارتباط نزدیکی با سرویس امنیت پاکستان (آی اس آی)<sup>۱</sup> دارد که آن را به سمت گرایش‌های انعطاف‌ناپذیر مذهبی و محدود شدن در جناح خاص فکری دیوبندی کشانده است (عارفی، ۱۳۸۲: ۱۱۰).

تفاسیر متعددی مبنی بر چگونگی ایجاد طالبان وجود دارد. بنا بر یک روایت، منشأ آن‌ها ظهور یک گروه از مردان جوان در قندهار بود که قبلاً طلاب یک مدرسه دینی بودند. جمعیت‌العلماء الاسلامی آن را به رهبری مولانا فضل‌الرحمان برای آوارگان افغانی در اقصی نقاط ایالت سرحد پاکستان دایر کرده بود. بعدها سرویس امنیتی پاکستان (ISI) سازمان آن‌ها را به عهده گرفت (فرزین‌نیا، ۱۳۸۴: ۷۳).

جمعیت علمای اسلام در دوران جهاد افغانستان، یکی از حامیان جدی نهضت مقاومت افغانستان بود و بعدها از طالبان و اسامه بن لادن حمایت کرد. رهبران و سران طالبان غالباً در مدارس دینی وابسته به جمعیت علمای اسلام، آموزش دینی دیده‌اند.

1. Intr-services intelligence

دفاع سرسختانه «جمعیت» از اسلام گرایان تندرو در افغانستان و کشمیر، در حالی که فشارهای بین‌المللی علیه طالبان به شدت افزایش یافته بود، دلیل روشنی بر بی‌اعتنایی مطلق جمعیت به نظام بین‌الملل است. بی‌اعتنایی به نظام بین‌الملل، یکی از ویژگی‌های تمام اسلام‌گرایان تندرو در سراسر کشورهای اسلامی است.

اکثر مدارس و علمای دینی سنتی، از لحاظ گرایش‌های کلامی و فقهی، به این دو گروه عمده و مهم تقسیم می‌شوند. این دو گروه، دیوبندی و بریلوی نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی در چارچوب فقه حنفی هستند که هر یک به تدریج دارای حزب سیاسی مستقلی نیز گردیدند.

### ۳.۲. جمعیت علمای پاکستان

تأسیس و فعالیت در شبه‌قاره، قبل از سال ۱۹۴۷ برمی‌گردد. این حزب از لحاظ فکری، به مکتب فکری «بریلوی» وابسته است که پس از اعلام موجودیت پاکستان، تأسیس شد. مؤسس مکتب بریلوی احمدرضا بریلوی (۱۸۵۶-۱۹۲۱) ملقب به عبدالمصطفی، از عرفا و دانشمندان شبه‌قاره بود. او تبار افغانی داشت و پیرو مذهب حنفی و طریقه قادری بود. او در بریلی، ایالت اترپرادش در شمال هند به دنیا آمد و همان‌جا درگذشت (*دانشنامه جهان اسلام و ایران*، ۱۳۷۵، مدخل بریلوی). این سازمان در سال ۱۹۴۷ از استقلال پاکستان حمایت کرد و پس از تشکیل کشور پاکستان، جای خود را به «جمعیت‌العلمای پاکستان» داد (*دانشنامه جهان اسلام و ایران*، ۱۳۷۵؛ مدخل بریلوی).

بریلویه فرقه‌ای از سلسله قادریه است و بنا بر نظر عزیز احمد، این سلسله فراگیرترین طریقه در شبه‌قاره هند در عصر جدید به شمار می‌آید. از مهم‌ترین بزرگان سلسله قادریه در هند که مورد توجه بسیار بریلویه است، از محمد میر می‌توان یاد کرد که به میان‌میر مشهور است. بریلویه نیز که پیرو میان‌میر است، به دست احمدرضاخان بریلوی بنیان‌گذاری شد. وی در بانس بریلی به دنیا آمد. سپس نزد پدر و سیداحمد زینی دحلان شافعی که بسیار مخالف وهابیت بود، در مکه درس خواند و با وهابیان، دیوبندیه و ندویان به مخالفت پرداخت. او دیگران را تکفیر می‌کرد و به قول ندوی، حدود صد رساله در رد و تکفیر آنان نوشت که نام یکی از آنها *فتاوی‌الحریمین برجف ندوة‌المین* است که در رد «ندوة‌العلماء» نوشته است (احمد، ۱۳۶۶: ۶۲).

بریلویان مدارس دینی پرشماری در هند و پاکستان دارند؛ از جمله دارالعلوم اشرفیه



مبارکپور هند (تأسیس ۱۹۰۸)، جامعه حبیبیه (تأسیس ۱۹۴۰) و دارالعلوم غریب‌نواز (تأسیس ۱۹۶۵) هردو در الله‌آباد، جامعه نعیمیة در مرادآباد؛ جامعه رضویه منظرالاسلام در بریلی که احمدرضا در سال ۱۳۲۲ تأسیس کرده است. بریلویان در سال ۱۹۷۲ در پاکستان حدود ۱۲۴ مدرسه و مراکز پژوهشی معروفی نیز در کراچی، لاهور، مبارکپور داشته‌اند (ثبوت، ۱۳۷۶: ۳۴۴). هردو تفکر مهم بریلوی و دیوبندی تأثیرات خود را در افغانستان برجای گذاشته است. جمعیت‌العلمای اسلام پاکستان را دیوبندیه و جمعیت‌العلمای پاکستان را بریلویه تأسیس کردند.

جمعیت‌العلمای پاکستان از سال ۱۹۴۸ به بعد دوشادوش احزاب اسلامی دیگر در عرصه‌های سیاسی حاضر و در سال ۱۹۴۹ برای تصویب «قرارداد مقاصد» از مواضع جماعت اسلامی مودودی، حمایت به عمل آورد. این حزب در سال ۱۹۵۳ در نهضت «تحفظ ختم نبوت» علیه قادیانی‌ها نیز شرکت کرد. جمعیت‌العلمای پاکستان، به مکتب مذهبی بریلوی وابسته است. این مکتب پس از مکتب دیوبندی و در واکنش به آن تأسیس شد. جمعیت‌العلمای پاکستان گروه سیاسی نماینده مکتب فکری بریلوی است. این حزب گرچه یک حزب عمومی و سرتاسری است، به دلیل محدودیت پایگاه مردمی آن که عمدتاً به سطح مدارس محدود می‌شود، نتوانسته موفقیت شایانی کسب کند.

#### ۴.۲. سپاه صحابه

یک روحانی سنی به نام «مولانا حق نواز جهنگوی» این گروه را در اوایل دهه ۱۹۸۰ تأسیس کرد. او در سال ۱۹۹۰ به قتل رسید. بعد از او مولانا اعظم طارق مسئولیت این گروه را به عهده گرفت. جریان دیوبندی در پاکستان در قالب جمعیت‌العلمای اسلام ادامه یافت و از حامیان اصلی گروه طالبان در افغانستان بود. این جمعیت در به وجود آوردن انجمن سپاه صحابه نقش داشته و با تروریست‌های فرقه‌ای همکاری دارد (ولایتی، ۱۳۸۴: ۳۳۷).

بیش‌ترین مدارس را که طالبان در آن‌جا آموزش دیده‌اند، سازمان‌های افراطی سنی، چون سپاه صحابه اداره می‌کنند که ارتباط تنگاتنگ با گروه طالبان در افغانستان دارند. مدرسه اسلامیة فیض‌العلوم در نزدیکی حیدرآباد پاکستان، مقر جمعیت‌العلمای اسلام است که به رهبری فضل‌الرحمان به عنوان مرکز مهم طالبان در سند مشهور است (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۲۸).

## تأثیر این جریان‌ها در افغانستان

### ۱. طالبان

شکل‌گیری طالبان از نتایج جریان‌های شبه‌قاره به ویژه پاکستان است. پاکستان در یک زد و بند سیاسی، اقتصادی و نظامی و با استفاده از بستر بحرانی در افغانستان، به کمک سرویس‌های جاسوسی امریکا و انگلیس و کمک مالی عربستان سعودی، جنبش وابسته طالبان را با هدف ایجاد امنیت مسیر تجاری‌اش با آسیای میانه و خاتمه دادن به مسأله سیاسی پشتونستان به وجود آورد. از بیست سال پیش به این طرف که ژنرال ضیاءالحق دیکتاتور نظامی و بنیادگرای پاکستان تصمیم گرفت که پاکستان را به پشتیبان مجاهدین افغانی تبدیل کند تمامی مسائلی که در افغانستان می‌گذرد آهسته‌آهسته به مسائل داخلی پاکستان تبدیل شد.

درباره ماهیت این دست‌پرورده پاکستان، گروهی آنان را سربازان ISI پاکستان برای تأمین منافع آن کشور در افغانستان، گروهی آنان را طالبان مدارس دینی پاکستان به منظور برپایی حکومت اسلامی و گروهی آن‌ها را مهره‌های امریکایی می‌خوانند، اما آنچه از شواهد مستند تاریخی و روابط این گروه با دیگر کشورها می‌توان برداشت نمود، سران و گردانندگان اصلی این گروه روابط محکمی با پاکستان، انگلیس، عربستان سعودی و امریکا داشته‌اند. بنابراین، پاکستان که پدیدآورنده این گروه بنیادگراست نقش انکارناپذیری دارد (کاظمی، ۱۳۸۹: ۱۶۶).

بسیاری از طالبان شناسنامه پاکستانی دارند. در حالی که همه طالبان به زبان مادری خود یعنی پشتو صحبت می‌کنند، زبان دوم آن‌ها نیز فارسی (زبان مشترک افغان‌ها) نیست، بلکه زبان اردوی پاکستانی است. هزاران نفر از آن‌ها در انتخابات سال ۱۹۹۷ در بلوچستان، به حزب پاکستانی مورد علاقه خود یعنی جمعیت علمای اسلام رأی دادند.

#### ۱.۱. دیوبند و طالبان

تفکر دینی طالبان در حقیقت همان تفکر دیوبندی است که نسخه بدل «وهابی‌گری» در شبه‌قاره هند به شمار می‌رود. پایگاه ایدئولوژیک طالبان عبارت از شکل افراطی جنبش «دیوبندی» بود که احزاب اسلامی پاکستان در اردوگاه‌های مهاجرین افغان در پاکستان تبلیغ می‌کردند. «دیوبندیسم» شاخه‌ای از سنی حنفی است. فرقه دیوبندی در هند بریتانیا برای مبارزه با حاکمیت غیر مسلمان‌ها و جامعه اسلامی و اتحاد آنان سر برآورد. محمد

قاسم نطاولی (۱۸۳۳-۷۷) و رشید احمد گنگهوی نظریه‌پردازان اصلی آن بودند که اولین مدرسه‌شان را در دیوبند واقع در هند مرکزی تأسیس کردند و طلاب آن افراد «آشوب‌گر و آتشین مزاج» توصیف شدند و تا سال ۱۹۶۷ در سراسر آسیای جنوبی حدود نه هزار مدرسه داشتند (رشید، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

مدارس دیوبندی در پاکستان، جنبش خالص مذهبی موسوم به «جمعیت‌العلماء اسلام» را به راه انداختند. در سال ۱۹۶۲ مولانا غلام غوث حضروی جمعیت‌العلماء را به حزب سیاسی تبدیل کرد. مبارزات جمعیت‌العلماء و کشمکش خونین آن با «جماعت اسلامی»، بزرگ‌ترین اختلاف احزاب اسلامی پاکستان بود. رژیم نظامی ضیاءالحق به همه مدارس فرقه‌های مذهبی کمک مالی می‌کرد. در سال ۱۹۷۱ تنها نهصد مدرسه دینی در پاکستان وجود داشت اما در پایان دوره ضیاءالحق در سال ۱۹۸۸ حدود هشت هزار مدرسه رسمی دینی و ۲۵۰۰۰ مدرسه (حوزه علمیه) ثبت نشده فعال بودند که در آن‌ها بیش از نیم میلیون طلبه تحصیل می‌کردند (رشید، ۱۳۷۹: ۱۴۶).

ملاهای کم سواد که تفسیر پشتونی از شریعت داشتند با کمک عربستان و کیش وهابیت اداره می‌کردند. در انتخابات سال ۱۹۹۳ جمعیت‌العلماء با «حزب مردم» پاکستان به رهبری بی‌نظیر بوتو که انتخاب شد، متحد گردید و با برقراری روابط با ISI و وزارت کشور به سرپرستی نصرالله بابر به فکر اقبال و بخت پشتون‌های افغانستان افتاد.

مهم‌ترین شاخه دیوبندیسم یا جمعیت‌العلماء توسط مولانا سمیع‌الحق رهبری می‌شد که رهبر سیاسی و مذهبی، عضو «مجمع ملی» و سناتور بود که مدرسه‌اش مهم‌ترین مرکز آموزش رهبران طالبان شد. دست کم هشت وزیر کابینه طالبان و بیش از بیست والی (استاندار)، فرمانده نظامی، قاضی و مقام‌های ارشد طالبان در زمره فارغ‌التحصیلان «دارالعلوم حقانیه» مولانا سمیع‌الحق بودند. یونس خالص و محمدنبی محمدی محصل همان مدرسه به شمار می‌آمدند (رشید، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

سمیع‌الحق دائماً با ملاعمر تماس داشت و در مناسبات و امور بین‌المللی به کمک او می‌شتابد. او در سازمان‌دهی طلاب پاکستانی برای شرکت در جنگ افغانستان نقش مهمی ایفا کرد. سمیع‌الحق در پی شکست طالبان در مزار شریف در سال ۱۹۹۷ تمام طلبه‌هایش را به جبهه‌های جنگ به کمک طالبان فرستاد. در سال ۱۹۹۸ نشستی بین رهبران طالبان و مسئولان دوازده مدرسه علمیه در شمال غرب پاکستان برگزار شد تا مدرسه‌ها را به مدت یک ماه تعطیل کنند و آنان حدود هشت هزار تن از طلاب را به افغانستان اعزام

کردند (رشید، ۱۳۷۹: ۱۴۹).

اتفاق مهمی که باعث شد دیدگاه مکتب دیوبندی در وضعیت کنونی تقویت شود، تحولات افغانستان و اشغال این کشور توسط ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق بود. امر جهاد مورد توجه قرار گرفت و مکتب دیوبندی که در اساس بر تفکر ضد انگلیسی و غربی متکی بود، اولویت خود را جهاد در افغانستان قرار داد. دولت پاکستان از مدارس مذهبی، حمایت کرد و در تقسیم بین‌المللی کار در جهاد افغانستان، حمایت مالی از مدارس مذهبی، به کشورهای ثروتمند عرب حوزه خلیج فارس و در رأس آن‌ها عربستان سعودی و امارات متحده عرب واگذار شد.

مهم‌ترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و سایر گروه‌های بنیادگرای افراطی از جمله طالبان، احیای اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. جالب این‌جاست که شاه‌ولی‌الله، یکی از ویژگی‌های خلیفه را شرافت نسبی و قومی دانسته که این امر با تفکر امروزی طالبان کاملاً سازگاری دارد. این تفکر خود را به یک گروه قومی برتر «پشتون» منتسب می‌داند. طالبان با توسل به این ویژگی خلیفه، نه تنها حق خلافت را شایسته انحصاری مردم پشتون می‌داند که از میان پشتون‌ها نیز تنها قوم «درانی» را قوم برگزیده این مقام قلمداد می‌نماید. طالبان با اعتقاد به اصل خلافت، قبل از دستیابی به هر نوع پیروزی قاطع در افغانستان، عجولانه خلیفه دولت احتمالی آینده خود را در قندهار تعیین نمود و با الگوپذیری از ابوالکلام آزاد تئوریسین جمعیت‌العلمای هند، تئوری «امارت اسلامی» را در افغانستان به اجرا گذاشت.

تئوری «امارت اسلامی» که با تئوری خلافت سازگاری کامل دارد، اولین بار در تاریخ معاصر شبه‌قاره هند به وسیله جمعیت‌العلمای هند پیشنهاد گردید و در دوره جهاد، گروه‌های وهابی‌گرای پیرو دیوبند، آن را در برخی استان‌های شرقی و جنوب شرقی کشور تجربه نمودند و هم‌اینک طالبان نیز که از اعقاب فکری جمعیت‌العلمای هند به شمار می‌رود، این طرح را در افغانستان اجرا می‌نمایند. جلوه‌های همین نوع طرز تفکر، در سران طالبان نیز مشهود است. طالبان با تفسیر سخت‌گیرانه از اسلام، زندگی خصوصی و حریم شخصی افراد را تحت نظارت دقیق مأموران خود گرفته و از بلندی موی سر تا کوتاهی موی صورت و از حمام عمومی تا تردد زن در محیط بیرون از منزل، عموماً تحت ضوابط و مقررات حکومتی آن‌هاست؛ هم‌چنین در مسأله اعتقاد به توحید و مبارزه با مظاهر شرک، تا آن‌جا شدت عمل به خرج داده که حتی نگهداری عکس و اسباب بازی کودکان در منزل

را مغایر با عقاید توحیدی اسلام اعلام کرده است (bashgah.net).

### ۲.۱. قانون اساسی

جمعیت علمای اسلام در مورد طالبان تا بدان جا پیش رفت که در دوم اکتبر ۱۹۹۶ فقط چند روز پس از تصرف کابل به دست طالبان، یکی از احزاب رادیکال اسلامی در پاکستان، جمعیت علمای اسلامی به سرکردگی مولانا فضل‌الرحمان اعلام داشت که به درخواست طالبان، مشغول تهیه پیش‌نویس قانون اساسی برای افغانستان است که پیش از ارسال به طالبان، می‌بایست به کمیته اجرایی حزب تسلیم شود. (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۸۴).

### ۲.۳. تصوف

تصوف یکی از مظاهر تأثیر جریان‌های شبه‌قاره در افغانستان است. مطالعه اسلام در شبه‌قاره بدون توجه به مکتب تصوف و شاخه‌های آن در این منطقه، امری ناقص و ناتمام است. اسلام هندی در واقع، اسلام تصوف است (عارفی، ۱۳۸۲: ۵۵). از نکات جالب توجه در افغانستان این است که تصوف در میان قبایل پشتون، تبلور سیاسی یافته، اما تصوف در سایر مناطق افغانستان تأییدی بر پیروی دقیق از اسلام راستین است که این نوع تصوف سنت‌گرا، بی‌چون و چرا برای فقیه و شریعت اسلامی احترامی خاص قائل است و در این موارد بسیار اتفاق می‌افتد که «پیر» یک عالم دینی نیز هست. دیدگاهی وجود دارد که تصوف سنت‌گرا در افغانستان، از تبعات اصلاحات شیخ احمد سرهندی و شاه ولی‌الله دهلوی است (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

### ۱.۲. قادریه در افغانستان

مؤسس سلسله قادریه، عبدالقادر گیلانی است. این فرقه در قرن شانزدهم میلادی در هند مستقر شد و از همان جا برخی از پشتون‌ها را به سوی خود جذب نمود. این فرقه در میان قبایل پشتون که در افغانستان از اکثریت برخوردارند، پیروان بسیاری دارد که رهبری آن به دست خاندان گیلانی است.

حضرت نقیب صاحب، پدر سیداحمد گیلانی، در دهه دوم قرن نوزدهم میلادی در حومه جلال‌آباد در شرق افغانستان، رهبری این فرقه را بر عهده داشت. پس از او رهبری به فرزندش احمد گیلانی رسید. او نیز در کنار رهبری فرقه قادریه به کارهای سیاسی و تأسیس حزب «معاذ ملی افغانستان» پرداخت که این حزب در کنار سایر تنظیم‌های جهادی در جنگ با روس‌ها نقش فعالی داشت. خاندان گیلانی از اقوام سببی محمدظاهر

شاه هستند (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

## ۲.۲. نقشبندیه در افغانستان

نقشبندیه طریقتی است منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۱۳۱۸-۱۳۸۹م)، ولی بهاءالدین را نمی‌توان مؤسس این طریقت شمرد؛ زیرا سنگ بنای این طریقت را خواجهان نهادند. این طریقه و سلوک را خواجه یوسف همدانی (۱۰۴۸-۱۱۴۰ م) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۱۱۵۵ م) بنیان نهاده بودند. خواجه بهاءالدین خود از شاگردان جانشینان خواجه عبدالخالق بوده که محیی و مصلح طریقت خواجهان شد. طریقت نقشبندی در اندک مدتی در ماوراءالنهر و خراسان رواج یافت. بعدها این سلسله در هند، مخصوصاً در دوره اقتدار مغول هند، نفوذ داشت. پیروان این طریقت در آغاز طرفدار زهد، فقر و سادگی بودند و اندیشه وحدت وجودی داشتند، اما بعدها برخی از آنان به مدح‌گویی و مال‌اندوزی روی آوردند (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

فرقه نقشبندیه، در میان قبایل پشتون و دیگر مردمان افغانستان، احترام و جایگاه خاصی دارد. کابل و هرات از مراکز مهم تجمع نقشبندیان در افغانستان است. سعدالدین کاشغری و عبدالرحمان جامی این طریقه را در هرات برای اولین بار رواج دادند. در افغانستان این فرقه شعب زیادی یافته است. شخصیت‌های روحانی که گاه نماینده فرقه‌ای از فرق صوفیه در افغانستان هستند، مبدل به سران احزاب سیاسی می‌شوند؛ از جمله: پیرسیداحمد گیلانی، رهبر معاذ ملی، مولوی محمد یونس خالص، رهبر حزب اسلامی، مولوی محمد نبی محمدی، رهبر حرکت انقلاب اسلامی، آقای صبغت‌الله مجددی، رهبر نجات ملی (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

## ۲.۲. چشتیه در افغانستان

این فرقه منسوب به خواجه ابدال چشتی (متولد ۹۶۶ م) است. چشتیه در شبه‌قاره پیروان زیادی دارد. تجمع چشتیه در حومه هریرود بیش‌تر به چشم می‌خورد. آنان در چشت شریف دارای مدرسه و کتابخانه خوبی هستند. این فرقه به طور واضحی از دخالت در امور سیاسی پرهیز می‌کنند و از نظر سازمان‌دهی داخلی نظم خوبی دارند (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

## ۳. پشتونستان

مسأله پشتونستان یکی از موثرترین عامل اثرگذاری بین افغانستان و شبه‌قاره است.

«یکی از نگرانی‌های پاکستان از جانب افغانستان به معاهده دیورند برمی‌گردد که در سال ۱۸۹۳ در پی ضعف داخلی افغانستان، این معاهده بین افغانستان و هند تحت استعمار بریتانیا منعقد شد» (فرزین‌نیا، ۱۳۸۴: ۷۰).

جریان تاریخی این مسأله در پاکستان، از پیوندهای خونی این مردم سرچشمه می‌گیرد که پشتون‌های دو طرف خط دیورند علی‌رغم دوگانگی در تبعیت و شهروندی، هیچ‌گاه هم‌دیگر را به فراموشی نسپرده‌اند. اگر امروز «جمعیت‌العلمای اسلام» به رهبری مولانا فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق و دیروز «جماعت اسلامی» به رهبری قاضی حسین احمد، با تمام امکانات و علی‌رغم مصالح عمومی ملت و مردم پاکستان، به حمایت از گروه‌های اسلامی در افغانستان شتافتند، بی‌تأثیر از تمایلات قومی، قبیله‌ای و پشتونی آن‌ها نبوده است؛ چه این‌که، هر سه رهبر نام‌برده و منحصراً فعال در قضایای افغانستان، به گروه نژادی پشتون وابسته هستند. بنابراین، می‌توان مدعی شد که عرف و سنت، جایگاه بس مهمی در جامعه پشتون‌ها داشته است.

به اعتقاد پیتر مارسدن، رهبران اسلام‌گرا که در اواسط دهه ۱۹۷۰ به پاکستان گریخته بودند، با استفاده از فرصتی که اعلام جهاد پیش آورده بود، مدعی رهبری جنبش مقاومت شدند. داوودخان با تصفیه افراد آنان، این حزب‌ها را سخت ضعیف ساخته بود و تماس‌های دولت پاکستان با آنان به منظور تضمین اهداف خاصی صورت می‌گرفت که با منافع کشور ارتباط داشت و در قبال حمایت از آن‌ها، به آن دست می‌یافت. وقتی رهبران احزاب به پاکستان رسیدند، رئیس‌جمهور وقت، ذوالفقار علی بوتو از آنان استقبال کرد. گفته می‌شود که وی تصور می‌کرد آنان به طور بالقوه، می‌توانند موضع او را در قبال مسأله بسیار حساس پشتونستان تقویت کنند که پرزیدنت داوودخان در مورد آن خطی تهاجمی پیش گرفته بود (مارسدن، ۱۳۷۹: ۵۲).

آنچه تاکنون مایه نگرانی زمامداران پاکستان بوده، قبایل پشتون در دو طرف نوار مرزی دو کشور است. این قبایل به رغم این‌که به لحاظ سیاسی و حقوقی اتباع پاکستان محسوب می‌شوند، پیوندهای قومی و قبیله‌ای خود را با هم‌مسلكانشان در طرف دیگر مرز کاملاً حفظ کرده‌اند. شور و شوق و اشتراک بی‌سابقه و فعال پشتون‌های پاکستانی در جهاد علیه ارتش شوروی در افغانستان و بعدها کمک و هم‌کاری با گروه طالبان، در قالب حفظ همین پیوندها قابل تفسیر و تحلیل است. آن‌ها در تمام این سال‌ها در افغانستان چنان می‌جنگیدند که گویا به سرزمین خودشان و نه یک کشور همسایه تجاوز شده است.

(فرزین نیا، ۱۳۸۴: ۷۱).

به باور و تحلیل بسیاری از محققان و نویسندگان داخلی و خارجی، موضوع پشتونستان و منازعه دیورند با پاکستان، یکی از عوامل مهم در سقوط سلطنت محمدظاهرشاه و بازگشت سردار محمدداوود به حاکمیت محسوب می‌شود؛ همان‌گونه که گسترش بحران در روابط هردو کشور بر سر پشتونستان، به برکناری محمد داوود از رهبری حکومت انجامید.

کودتای محمد داوود در هفده جولای ۱۹۷۳ که به خلع ظاهرشاه از سلطنت منتهی شد، در زمان گسترش شورش مسلحانه بلوچ‌ها و پشتون‌های مخالف و معارض آن سوی دیورند علیه دولت پاکستان به وقوع پیوست. «لوپیس دوپری» و «سلیک هریسن» از نویسندگان و پژوهش‌گران امریکایی، بازگشت محمدداوود را به صحنه قدرت، ناشی از اوضاع آن سوی دیورند می‌دانند. هریسن معتقد است: عکس‌العمل محتاطانه پادشاه در قبال تحریکات ضد پشتون و ضد بلوچ پاکستان، بهانه خوبی را به دست داوود می‌داد که وی را خلع نماید.

به دنبال حلق‌آویز شدن بوتو به دست ضیاءالحق رئیس‌جمهور جدید پاکستان، احزاب اسلام‌گرا رهبری یافتند که آرمان‌های اعتقادی‌اش برای پاکستان بسیار همسو با تفکر خود آن‌ها و تفکر احزاب مشابه در پاکستان مثل جماعت اسلامی بود. ضیاءالحق آشکارا خواستار آن بود که در کابل حکومتی بر سر کار آید که زیر کنترل پاکستان باشد. (مارس‌دن، ۱۳۷۹: ۵۳).

سردار محمد داوود در جریان اوج‌گیری و گسترش شورش بلوچ‌ها و مخالفت حزب ملی عوامی در ایالت سرحد، به ایجاد مراکز آموزش نظامی برای معارضان بلوچ و پشتون آن سوی دیورند در شهرهای قندهار و کابل اقدام نمود. آن‌ها مدت دو ماه در این کمپ، تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار گرفتند و بعداً به پاکستان فرستاده شدند.

متفرق‌نگه‌داشتن مجاهدین و تشکیل و تقویت تنظیم‌ها بر مبنای هویت قومی، یکی دیگر از سیاست‌های پاکستان در عرصه حمایت از مجاهدین بود. استراتژی ژنرال ضیاءالحق و ISI بر مبنای تقویت مجاهدین و احزاب پشتون افغانستان، در جهاد و مقاومت علیه شوروی قرار داشت. از میان هفت حزب یا تنظیم مجاهدین که دولت پاکستان به رسمیت شناخت و از سوی ISI مشمول توزیع پول و اسلحه قرار گرفتند، شش تنظیم از رهبری پشتون‌ها و عمدتاً با هواداران و مجاهدین پشتون تشکیل شده بود. نکته



بسیار مهم و قابل پرسش این است که چرا ژنرال ضیاءالحق سیاست قومی را هم‌زمان با تجاوز شوروی در مورد افغانستان در پیش گرفت و چرا جانشینان او تا کنون به این سیاست ادامه می‌دهند؟ (afghanistanhistory.net)

واقعیت این است که ایجاد و تقویت شش تنظیم جهادی با زعامت و هویت پشتون از سوی ژنرال ضیاءالحق در دهه هشتاد و پشتیبانی پرویز مشرف از طالبان، نه برای دفاع از پشتون‌ها در افغانستان و پاکستان، بلکه در جهت تضعیف و دشمنی با آن‌ها بود. هدف ژنرالان پاکستانی، تضعیف ناسیونالیسم پشتون در پاکستان و تضعیف جامعه پشتون افغانستان از طریق تولید نفاق و دشمنی میان آن‌ها و اقوام غیرپشتون این کشور تشکیل می‌داد.

#### ۴. جنگ‌های داخلی و پیامد آن

پیامدهای جنگ‌های داخلی افغانستان یکی از غم‌بارترین تراژدی در تاریخ افغانستان به شمار می‌رود که در آن متأسفانه میلیون‌ها افغانی آواره و هزاران نفر دیگر جان باختند و کشور تبدیل به ویرانه‌ای شد. این پیامد سیاست شبه‌قاره در افغانستان است؛ زیرا احزاب درگیر در افغانستان در شبه‌قاره (پاکستان) تشکیل، تقویت و سازمان‌دهی می‌شدند.

جنگ‌های داخلی احزاب افغانی و در رأس آنان «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی» (هر دو متشکل در شبه‌قاره)، سبب آواره شدن میلیون‌ها افغانی به سرزمین‌های مجاور به خصوص پاکستان و ایران گردید. مردم این سرزمین چندین دهه است که کوله‌بار آوارگی را بر دوش می‌کشند و در دیار غربت، با دشواری‌های زیادی زندگی را سپری می‌کنند. تنها در دو کشور همسایه پاکستان و ایران بیش از پنج میلیون آواره وجود دارد که بار سنگینی هم بر دوش این کشورها گذاشته شده و نیز سرنوشت مهاجرین در کشورهای همسایه یکی از دردناک‌ترین تراژدی تاریخ افغانستان بوده است.

مشاور عالی سازمان ملل در امور پناهندگان، جمعیت افغانستان را در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۷ حدود ۱۶/۷ میلیون نفر برآورد نمود که تنها ۱۱ میلیون نفر از آنان در خاک افغانستان زندگی می‌کردند. این رقم نشان‌دهنده مهاجرت بخشی از جمعیت (۳۴/۱٪) بود. بر این مبنای ۳/۲ میلیون نفر (۵۶/۱٪ از کل مهاجران) در پاکستان و ۲/۴ میلیون نفر (۴۲/۱٪) در ایران زندگی می‌کنند. این ارقام نشان می‌دهد که افغانستان از جهت کثرت مهاجرت، نخستین کشور جهان است. با ادامه روند مهاجرت‌ها، جمعیت این کشور را در

۱۹۸۸ حدود ۹-۱۰ میلیون نفر برآورد کرده‌اند (مدخل افغانستان). ولی آمارهای غیر رسمی تا دوازده میلیون آواره را نیز اعلام کرده است.

با وقوع کودتای کمونیستی و اشغال افغانستان به دست نیروهای شوروی که مهاجرت‌های وسیع مردم افغانستان به ویژه به ایران و پاکستان را در پی داشت، جامعه افغانی وارد مرحله جدیدی شد. گروه‌ها و احزاب جدیدی با گرایش‌های متفاوت، هرچند با عناوین اسلامی، ایجاد شدند و جامعه افغانستان و به ویژه مهاجران را دگرگون ساختند؛ چنان که خانواده‌ای از مهاجران یافت نمی‌شد که یک یا چند عضو آن در حزب و یا گروهی سیاسی عضو نشده باشد (ولایتی، ۱۳۸۴: ۳۵۲).

جنگ‌های داخلی و پیامدهای آن، سبب به ستوه آمدن مردم از این وضعیت شد تا جایی که کشته‌شدگان جنگ‌های داخلی را بیش از جنگ ده ساله در مقابل شوروی دانسته‌اند. لورل کورنا درباره پیامدهای جنگ نوشته است:

جنگ بین مجاهدین شروع شد؛ وضعیتی که به سرعت به خشونت به مراتب شدیدتر از آنچه در برابر اشغال‌گران روس رخ داده بود، تبدیل شد. بر اساس گزارش یکی از منابع، در حمله موشکی سال ۱۹۹۴ که از جانب گلبدین حکمتیار رقیب اصلی ربانی صورت گرفت، در پایتخت تعداد کشته‌شدگان بیش از کسانی بود که طی ده سال جهاد علیه شوروی جانشان را از دست داده بودند (کورنا، ۱۳۸۳: ۵۴).

در درگیری‌های داخلی و حملات احزاب به گروه‌های رقیب، تنها در شهر کابل، سی هزار کشته و صدها هزار زخمی به جا ماند. حدود نیم میلیون نفر پایتخت را ترک کردند و شهر کابل به ویرانه‌ای مبدل شد. میراث‌های فرهنگی، آثار موزه ملی، آرشیو ملی، گالری ملی و کتابخانه عمومی غارت شدند که هر کدام به نحوی عظمت تاریخی کشور را بازتاب می‌دادند. کشور با صدها هزار کشته و زخمی و اقتصاد ویران شده اینک رابطه خود را با تاریخ و گذشته‌اش نیز از دست می‌داد (طنین، ۱۳۸۴: ۴۰۱).

در زمان حکومت احزاب در افغانستان و طالبان، حدود دویست هزار افغانی در اثر مین معلول گردیدند. کشاورزی، صنایع و جاده‌های کشور تخریب شدند و در عوض تجارت مواد مخدر و ترور جایگزین آن گردید. بی‌سوادی و سوءتغذیه نیز در کشور روند صعودی یافت.

در جنگ‌های داخلی در افغانستان، شهر کابل بیش از ۵۰٪ ویران شد و خسارات زیادی هم برجای گذاشت. این جنگ‌ها اقتصاد ضعیف افغانستان را دچار مشکلات سخت‌تری

نمود؛ زیرا حملات موشکی و گلوله‌باران‌ها به همه مناطق شهری اعم از بازار و مناطق مسکونی و کارگاه‌های تولیدی و مراکز صنعتی و مغازه‌ها و... صورت می‌گرفت (علی آبادی، ۱۳۸۶: ۱۹۵).

بر اساس تخمین سازمان ملل، ۹۰٪ شهر به ویرانه مبدل گشت و بیش از ۶۵ هزار نفر از اهالی شهر کشته و ده‌ها هزار تن دیگر زخمی شدند. این جنگ کوچک به کوچه در شهر کابل تا تسخیر شهر به وسیله طالبان در سال ۱۹۹۶ بدون وقفه ادامه یافت. بعد از فروپاشی حکومت کمونیستی در افغانستان، گروه‌های رقیب افغان برای تحکیم موقعیت خویش و تصرف پایتخت وارد نبرد شدند که خسارات زیادی بر جای گذاشت و قسمت‌های عمده شهر بر اثر راکت‌باران گروه‌های مختلف آسیب جدی وارد گردید.

(rta.org.af)

## ۵. احزاب

جریان‌های فکری و اجتماعی شبه‌قاره، موجب پدید آمدن یا تقویت احزاب در افغانستان نیز گردیده است. مهم‌ترین احزاب تحت تأثیر یا پدید آمده توسط آنان عبارتند از: جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی افغانستان، جبهه ملی نجات اسلامی، محاذ ملی افغانستان، حزب اسلامی افغانستان و اتحاد اسلامی که این احزاب از پاکستان تغذیه شدند و به وجود آمدند. (گروه پژوهش سینا، ۱۳۸۱: ۷۳۰).

دولت پاکستان شاید به امید این که کنترلی بر جمعیت پناهندگان داشته باشد، احزاب مجاهدین را تشویق کرد تا در بسیاری از اردوگاه‌های پناهندگان، دفتر دایر کنند و برای خود نیز اردوگاه ترتیب دهند. پناهندگان می‌بایست به عضویت یکی از احزاب که در اردوگاه‌ها نفوذ داشتند درآیند تا بتوانند جیره دریافت کنند. احزاب در اردوگاه‌ها، مردان و نوجوانان را به عضویت می‌پذیرفتند تا برایشان بجنگند. اردوگاه‌ها به صورت پایگاهی برای حمله و شبیخون به داخل افغانستان درآمده بود و در نتیجه احزاب سخت قدرت گرفتند.

عناصری در داخل پاکستان که از مجاهدین حمایت می‌کردند به خصوص جماعت اسلامی و اطلاعات داخلی (ISI) به حزب اسلامی توجه خاصی داشتند (مارسدن، ۱۳۷۹: ۶۰). هزاران تن از جوانان افغان که روستایی بودند، در مدارس مذهبی ایالت شمال غرب پاکستان تحصیل می‌کردند که عموماً زیر نظارت دقیق احزاب اسلامی قرار داشت. در عوض آن‌ها عملاً به بنیادگرایی با گرایش سنتی بیش‌تر تبدیل شدند. ظهور طالبان نشان

داد که آن‌ها با وجود عدم کارایی نظامی با توجه به نفوذشان در لایه‌های مختلف صفوف خود احزاب اسلامی، به آسانی توانستند اسلام‌گراها را از کمربند پشتون‌نشین عقب برانند (جیوستوزی، ۱۳۸۶: ۲۶۹).

بر اساس یکی از منابع در سال ۱۹۹۳ سه میلیون کلاشینکف در دسترس سرویس اعتبارهای پاکستان بود تا به برخی جناح‌های افغان داده شود. تخمین زده شده که تا اوایل دهه ۱۹۹۰ حدود دو میلیون قبضه سلاح و از جمله هزاران قبضه سلاح سنگین در داخل افغانستان در گردش بود. «سیا» و پاکستان این سلاح‌ها را به گروه‌های دادند که با آنان هم‌کاری می‌کردند (جیوستوزی، ۱۳۸۶: ۲۷۳).

به هر حال در این مورد که آیا شیوه پاکستانی‌ها کارایی داشت یا نه، تردید وجود دارد. حزب اسلامی واقعاً در محیط افغانستان بسیار تندرو به شمار می‌رفت و در همان مرحله اول اشغال شوروی، بسیاری از گروه‌هایی را که با آن وارد تماس می‌شد، به سرعت با خود بیگانه می‌کرد (جیوستوزی، ۱۳۸۶: ۲۷۶).

سازمان استخبارات پاکستان، به دلیل پیش‌فرض‌های قومی حزب اسلامی مانند بسیاری در رده‌های بالای نیروهای مسلح پاکستان اغلب از قوم پشتون تشکیل شده بود و نیز نفوذ اسلام‌گرایان تندرو پاکستان در درون آن که به شدت هوادار حزب بودند، حتی ذهنیت آن را نداشت که زمانی به جانب نامزد احتمالی دیگر برای ایفای چنین نقشی، تغییر موضع دهد. (جیوستوزی، ۱۳۸۶: ۲۷۷).

## ۶. وهابیت

حمایت‌های سعودی‌ها از گروه‌های افراطی و تروریستی، یکی از سیاست‌های این حکومت سلفی است. از زمانی که عربستان به دست آل سعود و وهابیت افتاده، حمایت از این نوع گروه‌ها به یک نوع سیاست کلی و عمومی آل سعود تبدیل شده است. نفوذ تفکر وهابی در افغانستان از طریق گروه‌های افراطی شبه قاره وارد شده است.

رگه‌های تفکر دیوبندی به تدریج وارد افغانستان گردید؛ اما بیگانگی آن با دین رسمی افغانستان، مانع از مقبولیت آن در سطح وسیع می‌شد. الیویه روا محقق و کارشناس غربی مسائل افغانستان، درباره نفوذ تفکر دیوبندی در این کشور قبل از انقلاب چنین می‌نویسد:

بعد از تجزیه هند در سال ۱۹۴۷، بسیاری از طلاب افغانی به مدارس که در نزدیک آن‌ها در ایالت سرحد شمال غربی ایجاد شده بود، رفتند. آن‌ها عمدتاً پشتون و بعضاً نورستانی و بدخشانی بودند. برخی از آنان به ایدئولوژی اهل حدیث گرویدند و هنگام

بازگشت به افغانستان، در مقابل تصوف و مذهب حنفی مبارزه کردند. مثلاً زیارتگاه‌های محلی را تخریب می‌نمودند. حنفی‌ها معمولاً آن‌ها را «وهابی» می‌نامیدند (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۱۹).

ارتباط فکری بین طلاب و علمای افغانستان از یک طرف و مدارس تحت نفوذ مکتب دیوبندی در پاکستان از طرف دیگر، در طول دهه‌های گذشته کم و بیش برقرار بوده است. این ارتباط، تا قبل از دوران جهاد افغانستان، حالت طبیعی و آرامی داشت؛ اما پس از آغاز جهاد، ناگهان دگرگون شد و روند شتاب‌آلودی به خود گرفت. شتاب این روند زمانی بیش‌تر محسوس گردید که پاکستان و عربستان سعودی، تصمیم گرفتند به جای حمایت از احزاب میانه‌رو اسلامی در قضیه افغانستان، از احزاب تندرو اسلامی حمایت کنند. پس از این مسأله، جمعیت‌العلمای اسلام و اهل حدیث با پشتوانه مالی و سیاسی قوی، طرح‌های بنیادی و درازمدتی را برای مهاجرین و مجاهدین افغانی در نظر گرفتند و با حوصله تمام، برای اجرای کامل آن وارد عمل شدند. «اهل حدیث» با حمایت‌های مالی و فکری مؤسسات خیریه عربستان سعودی، علاوه بر توسعه برنامه‌های فرهنگی و آموزشی خود در داخل پاکستان، در ولایت‌های شرقی افغانستان نیز وارد فعالیت گردید.

عربستان سعودی مدارس دینی بسیاری در پاکستان نزدیک مرز افغانستان ایجاد کرد و این مدارس تحت اشراف دو حزب اسلامی پاکستان یعنی جماعت اسلامی به ریاست قاری حسین احمد و جماعت‌العلمای اسلامی به ریاست مولانا فضل‌الرحمن قرار داشت. این احزاب تحت تأثیر اخوان المسلمین و افکار وهابیان سعودی بودند (حقی، ۲۰۰۴: ۱۴۹). هواداران افغانی اهل حدیث در ولایت‌های کنر و بدخشان و مناطق نورستان شمالی، امارت‌هایی به سبک دولت وهابی عربستان تأسیس نمودند. مولوی افضل که ابتدا در دیوبند و سپس در اکوره (ایالت سرحد پاکستان) تحصیل کرده بود، پس از بازگشت در منطقه اصلی خود، بارگ متل، دولت اسلامی افغانستان را تأسیس کرد و قبیله کاتی را به وهابیت سوق داد. یکی از شاگردان مولوی افضل به نام مولوی شریقی، امارت وهابی خود را در اطراف ارگو در استان بدخشان ایجاد کرد، و در کنر مولوی جمیل‌الرحمان تحصیل کرده مدرسه ثلثین پیشاور، دولت «وهابی» را در دره پیچ بنیان نهاد. این افراد، هم‌زمان با فعالیت‌های نظامی - سیاسی به فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی نیز اشتغال داشتند؛ اما رقابت‌های سیاسی با دیگر فرماندهان محلی که به احزاب دیگر مجاهدین وابسته بودند، مجال زیادی به این مولوی‌ها ندادند و سرانجام دو نفر اخیر به قتل رسیدند.

طرفداران دیوبندی در این کشور، همواره در حال افزایش بوده است؛ به ویژه در دو دهه اخیر، رشد دیوبندی‌ها به دلیل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه‌گذاری‌های وسیع عربستان سعودی و همچنین حمایت‌های دولت ضیاءالحق و جناح او از آن‌ها، سرعت بیش‌تری یافته است. عمده‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از: «جمعیت العلمای اسلام»، «سپاه صحابه» و «جمعیت اهل حدیث». این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح در این است که «جمعیت‌العلمای اسلام» به رهبری فضل‌الرحمان و سمیع‌الحق، به صورت یک حزب سیاسی وارد صحنه سیاسی کشور گردیده است؛ در صورتی که «سپاه صحابه» و «اهل حدیث» به ترتیب به فعالیت‌های نظامی و فرهنگی رو آورده‌اند. هماهنگی داخلی این سه گروه در مبارزه با مخالفانشان بسیار چشم‌گیر است.

عربستان سعودی در ایجاد مدرسه‌ها و مساجد در افغانستان و در اردوگاه‌های پناهندگان در پاکستان سخت فعال بود. حزب اسلامی حکمتیار مؤسسات آموزشی خاص خود را داشت. احزاب رادیکال در پاکستان نیز در ارتقای نگرش خاص آنان به اسلام نقش داشتند. پرورشگاه‌ها مکانیسم مهمی برای تحت تأثیر درآوردن نوجوان‌ها بود و فقر رایج در میان بسیاری از خانواده‌ها آنان را به استفاده از مزایای مسکن و خوراک و سایر کمک‌های احزاب سوق می‌داد که بانی این پرورشگاه‌ها بودند. (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲۷).  
در مجموع وهابیت و عربستان سعودی در افغانستان چهار نقش مهم ایفا کردند که عبارتند از:

۱. حمایت از رهبران احزاب؛
۲. تربیت و اعزام عبدالله عزام سردار مجاهدین عرب در افغانستان؛
۳. تجهیز و حمایت از بن‌لادن؛
۴. تربیت و حمایت از طالبان. (برهانی، ۱۳۸۸: ۴۴۷)
۷. مخالفت با جامعه تشیع

یکی از مهم‌ترین تأثیر این جریان‌ها در افغانستان، مخالفت اکثر این جریان‌ها با تشیع است که این ضدیت هم در شبه‌قاره و هم در افغانستان نمود می‌یابد.

گروه دیوبندی شباهت‌های زیادی به گروه سلفی وهابی دارد مثل این فتوا: «پرداخت پول به بانک شرعی نیست؛ هر چند برای زمین‌دار مسلمان شرعی نیست که حتی به قصد

کارهای خیر مثل حفر چاه، از بانک وام بگیرد (হারدی، ۱۳۶۹: ۲۳۵). دیوبندیه با طواف دور قبر، سجده تعظیم در وقت ورود به زیارتگاه بزرگان و اولیا، سجده در جلو مرشد، مراسم تعزیه شیعیان هندوستان، و اعتقاد به نزول روح پیامبر (ص) از عالم ارواح به عالم شهادت در زمان مجالس بزرگداشت میلاد پیامبر (ص) مخالفت می‌کنند و آن‌ها را بدعت در دین معرفی می‌نمایند (فرمانیان، ۱۳۸۲: ۷۳-۸۹). علمای دیوبند به خود می‌بالند و هنوز هم افتخار می‌کنند که اهل سنت و جماعت و با تعلیمات سر سید احمدخان و با شیعه و احمدیه مخالف بودند (হারدی، ۱۳۶۹: ۲۳۴).

دیوبندی‌ها از نظر اعتقادی، شباهت کلی به وهابیت یافته‌اند. آن‌ها مانند وهابیت، در برابر سایر فرقه‌های اسلامی، حساسیت زیادی نشان داده و از توحید و شرک تفسیر ویژه‌ای ارائه می‌دهند؛ اما بریلویها حالت انعطاف پذیری بیش‌تری دارند و از توحید و شرک هیچ‌گاه تفسیر سخت‌گیرانه ندارند. بریلوی‌ها تا حدودی، گرایش‌های صوفیانه دارند. طرفداران دیوبندی در این کشور، همواره در حال افزایش بوده است؛ به ویژه در دو دهه اخیر، رشد دیوبندی‌ها به دلیل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه‌گذاری‌های وسیع عربستان و همچنین حمایت‌های دولت ضیاءالحق و جناح او از آن‌ها، سرعت بیش‌تری یافته است.

دشمنی با شیعه در تاریخ مکتب دیوبندی، سابقه دیرینه‌ای دارد. شاه ولی‌الله در باره مذهب شیعه می‌گوید: از ذریه حضرت مرتضی سه فرقه ضاله برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبود. از آن جمله شیعه امامیه ... فرزند شاه ولی‌الله، عبدالعزیز در ادامه راه پدر، کتابی به نام «تحفه اثنا عشریه» در رد مذهب شیعه امامیه به تحریر درآورد. نامبرده در این کتاب، راجع به پیدایش مذهب شیعه چنین قلم زده است: شیعه به وسیله عبدالله بن سبا یهودی در دوران خلیفه سوم و چهارم به وجود آمد و شیعه بر اثر وسوسه این شیطان لعین، چهار فرقه شد. بریلوی‌ها نیز با شیعیان بهتر از دیوبندیه برخورد نکرده‌اند. عزیز احمد در این زمینه می‌نویسد:

رافضی اگر علی را برتر از شیخین بداند، بدعت گزار است و اگر امامت شیخین را انکار کند، فقها آنان را کافر و متکلمان آنان را بدعت گزار می‌دانند. ما نیز نظر متکلمان را پذیرفته، آن را به احتیاط نزدیک‌تر می‌دانیم. ولی اگر قائل به بداء یا تحریف قرآن اند یا ائمه را از تمام انبیا افضل می‌دانند، یقیناً کافرند (احمد،

بریلویه هم‌چون دیوبندیه، برای صحابه احترام خاصی قائلند و حتی معاویه را نیز احترام می‌کنند. احمد رضا خان بریلوی، تعزیه شیعیان، سجده تحیت بر مرشد و غنا به مزامیر را حرام می‌داند و رساله‌ای در این باره به نام الزبده الزکیة لتحریم سجود التحیه نوشته است. سپاه صحابه از شاخه‌های افراطی جمعیت‌العلماء اسلام و خشن‌ترین گروه ضد شیعه پاکستان است که رهبر این گروه در سال ۱۹۹۸ پس از جنایات علیه شیعیان پاکستان به دربار طالبان پناهنده شد. صدها تن از جنگ‌جویان این گروه در اردوگاه‌های آموزشی «خوست» آموزش دیده‌اند که توسط بن‌لادن و طالبان اداره می‌شد (رشید، ۱۳۷۹: ۵۰). حمایت از سپاه صحابه توسط طالبان روشن است. «اعظم طارق» نیز آشکارا حمایت خود را از رهبر گروه طالبان اعلام کرد. وی خود به حدود ۱۰۳ مورد، رهبری ترور مقامات شیعیان پاکستان متهم است.

این گروه یکی از اهداف مهم خود را مبارزه با عزاداری امام حسین (ع) و در واقع تخطئه قیام آن حضرت می‌دانند و مجله خلافت راشد در طول سال‌های انتشار خود بارها این خواسته را مطرح کرده و از دولت پاکستان خواسته است تا ضمن برچیدن تمامی امام‌بارهای شیعه و حسینیه‌ها، از برگزاری مراسم عزاداری عاشورا در همه مدارس و دانشگاه‌ها جلوگیری نمایند. از دیگر اهداف این گروه، مبارزه با گروهی شیعی «تحریک جعفری» است که در پاکستان در سال ۱۹۷۹ تأسیس شد و به سبب ترس از رشد قدرت نظامی، سیاسی و مذهبی آنان در منطقه، با خطرهای احتمالی شیعیان مبارزه می‌کرد.

### نتیجه

شبه‌قاره هند یکی از بازی‌گران اصلی تحولات افغانستان به حساب می‌آید و در تاریخ معاصر همواره جریان‌های فکری و اجتماعی شبه‌قاره از کارگردانان اصلی تحولات سیاسی- اجتماعی بوده است. جریان‌های فکری و اجتماعی در شبه‌قاره قبل از سال ۱۹۴۷ و بعد از آن در صحنه رقابت‌های سیاسی اجتماعی افغانستان حضور فعال داشته‌اند.

بریلویه و مهم‌تر از آن دیوبندیه چه قبل از استقلال پاکستان و چه بعد از آن بر تحولات افغانستان تأثیر گذار بوده‌اند. از طرفی احزاب و جریان‌های اجتماعی مثل جماعت اسلامی مودودی، جمعیت علمای اسلام، جمعیت علمای پاکستان و سپاه صحابه، حضور پر رنگ در تحولات افغانستان داشته‌اند.



جریان‌های فکری و اجتماعی شبه قاره در افغانستان موجب دگرگونی و تغییرات زیادی شده است که مهم‌ترین این دگرگونی‌ها، دگرگونی سیاسی- اجتماعی به شمار می‌آید. دگرگونی و تغییرات مانند قوم‌گرایی تعصب‌آمیز (پشتون‌گرایی) که جریان‌های تندپشتون از دامن این جریان‌ها سر برآورد و شاخص‌ترین آن‌ها، طالبان و حزب اسلامی هستند که این جریان و احزاب خود نیز موجب تغییرات اجتماعی- سیاسی زیادی در افغانستان گردیده‌اند.



## منابع

۱. احمد، عزیز، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه محمدجعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶.
۲. افغانی، سید جمال‌الدین، *الآثار الکامله (۴) تتمه البیان فی تاریخ الافغان*، تحقیق سیدهادی خسروشاهی، قاهره: مکتبه الشروق الدولية، ۲۰۰۲.
۳. آقا بخشی، علی‌اکبر، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: نشر چاپار، ۱۳۸۳.
۴. برهانی، محمدجواد، *نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان معاصر*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
۵. بهروزان، گیله‌گل، هند، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
۶. بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، ویرایش مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۷. پاپلی یزدی، محمدحسین، *مجموعه مقالات افغانستان، جنگ و سیاست*، مشهد: پاپلی یزدی، ۱۳۷۲.
۸. ثبوت، اکبر، *مدخل بریلوی، دانشنامه جهان اسلام*، تهران: بنیاد دائرة المعارف، ۱۳۷۵.
۹. جمعی از نویسندگان، *دایرة المعارف آریانا*، کابل: مطبعه عمومی کابل، ۱۳۳۵.
۱۰. جیوستوزی، آنتونیو، *افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه ۱۳۵۷-۱۳۷۱* ش، ترجمه اسدالله شفایی، تهران: محمد ابراهیم شریعتی، ۱۳۸۶.
۱۱. حسینی، یحیی، و مهدی فرمانیان، *تصوف در افغانستان*، شبه قاره هند دیوبندیه، بریلویه و رابطه آن‌ها با وهابیت، *طلوع، فصلنامه تخصصی مذاهب و فرق اسلامی*، شماره ۱۶، سال چهارم، زمستان ۱۳۸۴.
۱۲. حقی، احسان، *افغانستان نشأتها و کفاحها*، دمشق: انتشارات دارالفکر، ۲۰۰۴.
۱۳. خامنه‌ای، سید علی، *مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان*، بی جا: انتشارات آسیا، ۱۳۴۷.
۱۴. رشید، احمد، *طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید*، ترجمه اسدالله شفایی و صادق باقری، تهران: انتشارات دانش هستی، ۱۳۷۹.
۱۵. روا، الیویه، *افغانستان و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: نشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

۱۶. سجادی، عبدالقیوم، *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، قم: بوستان کتاب، مؤسسه آموزش باقرالعلوم، ۱۳۸۰.
۱۷. سعیدی، عباس، *مدخل افغانستان، دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۸. صدیقی، کلیم، *نهضت‌های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران*، ترجمه خسروشاهی، تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۹. طنین، ظاهر، *افغانستان در قرن بیستم*، تهران: عرفان، ۱۳۸۴.
۲۰. عارفی، محمد اکرم، *جنبش‌های اسلامی پاکستان بررسی عوامل ناکامی در ایجاد نظام اسلامی*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۲۱. عتبی، محمد بن عبدالجبار، *تاریخ یمنی*، ترجمه جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر به اهتمام جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
۲۲. علی آبادی، علی‌رضا، *افغانستان*، تهران: انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۳۸۶.
۲۳. غبار، میرغلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، تهران: انتشارات جمهوری، ۱۳۸۴.
۲۴. فرزین‌نیا، زیبا، *سیاست خارجی پاکستان*، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۴.
۲۵. فرمانیان، مهدی، *شبه‌قاره هند دیوبندی، بریلویه و رابطه آن‌ها با وهابیت، طلوع، فصلنامه تخصصی مذاهب و فرق اسلامی*، شماره ۶ سال دوم، تابستان ۱۳۸۲.
۲۶. فرهنگ، میرمحمد صدیق، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم: انتشارات وفایی، ۱۳۷۴.
۲۷. الفستون، مونت استوارت، *افغانان، جای، نژاد، فرهنگ (گزارش سفر به سلطنت کابل)*، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
۲۸. قاسمی، مولانا و طیب محمد، *گزارش سفر افغانستان در پرتو پیوستگی‌های دینی و عرفانی دارالعلوم دیوبند*، ترجمه احمد سلامی، زاهدان: انتشارات هفت اقلیم، ۱۳۸۲.
۲۹. کاظمی، سیدآصف، *بررسی زمینه‌های سیاسی-اجتماعی شکل‌گیری طالبان در پاکستان، فصلنامه علمی تخصصی سخن تاریخ*، شماره هشتم، ۱۳۸۹.
۳۰. کورنا، لورل، *افغانستان*، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳.
۳۱. گروه پژوهش سینا، *افغانستان در سه دهه اخیر*، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین، ۱۳۸۱.
۳۲. گریگوریان، وارطان، *ظهور افغانستان نوین*، ترجمه عالمی کرمانی، تهران: ناشر محمدابراهیم شریعتی، ۱۳۸۸.

۳۳. مارسدن، پیتر، *طالبان جنگ مذهب و نظم نوین در افغانستان*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۳۴. محمود، محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۳.
۳۵. مشیرالحسن، جنبش‌های اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، ترجمه لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.
۳۶. ولایتی، علی اکبر، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران (از حمله استعمار تا بیداری)*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۴.
۳۷. هاردی، پیتر، *مسلمانان هند بریتانیا*، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

#### وب سایت‌ها

1. afghanistanhistory.net
2. bashgah.net
3. rta.org.af

